

مراتب و مرمت و قد روانی این عده بلکه فقط باید بسته باشند که اشخاص کارها و خدمات آنها
گردد باشند بعض برای بتری ملک و مملک و ترقی ملک و امثال ذلک نه اینکه صد توائیش
پیرند شخصی را خطاب نمایند بلکه تجارتی که کامیاب است نه یک دیناری صرف شده است برای
آشایش اینکش و نیک قدم زده یا یک فرض کشیده است برای ترقی ملکش بلکه هزار کس
از علم و خواصے او دست بر فلک دارند و تباہی ملک خود را از خدا سنجو اند. جایست تا مل قدر
است که کسانه که رفته کاران کوششان از این خرافات پرسیده و بزرگان علماء حکماء از آنها
کوشش آنها را پر کرده اند از اینکونه خزانات چکونه میتوان یک ساعت گفت که یک آنکه در
آنهاست یا بچند صفحه نوشته این خرافات از کوشش آنها بردن گرد و گوشت آنها را از خیر بر
ذکر پنهود.

﴿۱۹﴾ ا محل عرض حاجات نگهدار دکه عرض کر دن پر یک حکم نمازدار داشت آخراً

بیست و دو و سیم — انبیاء اینهم را از عرض حاجات چیست. اگر عرض از عرض
حاجات طلب نان را شد و پلا دو اغراض خاصه خودش باشد البته هر وقت سنجا به عرض
آنکه محل و موقع آن باشد ولیکن از برای فواید ملک باید فوراً عرض کند و فوراً احوال آنها
بیاید و در سورتے که اصول و فائز نے در کار باشد بوجب اصول و فائزون باید عمل کند.
و امور نظر و نشان لکے فراش ملوت و پیشیست و میر آخوند و امثال این ملاظ مان را ابد آشنا
نمایند باشد بلکه وزرار اباید دخل باشد و هر کر که بوجب معاشره اختیاره افکت باشد.
البته پیشیست و این اشخاص میتوانند در امور متعلقه و ماله خود پادشاه سخن کوبند و آن هم
در کارهاست غریبه خودشان خاصه است.

(۲۰) — باید که از ستم سلطان نزند و نحلت و درستی ایشان را بدیحوی و حی
قبول کند پر که لفته اند عزت پادشاهی و سلطنت فرانسه هی زبان را کشاده کردند با عرض
مردان بیلے بیلے. پس باین تقدیر ایشان میوا باید کرد و اگر از رد نه مادرے

لازم سلطنت است که را دستام و هند باید که بد عاپر و از در +

و بکار آنکه اگر در معرفت سخط و غضب و عتاب سلطان افتاد البته با پیغام آفرینش شکایت نمایم ال آفره۔

پیش و سوم - این مطلب مطلب بسیار جھوٹ که ماید در آن چیزی

بطور اطباب نبویم ولیکن اسبیار مختصر که کنیم در این وقت جهان آتش تیری در وجود بندۀ ا

که میخواهیم چندان درشت و خیل و لمح نبویم که جهان نے بیغیر را برآ نکیز انم - باید داشت که

کسانی که در دلستان این معلمین درس تهذیب آموخته اند قما مردوزهم پر و این مشدّان

جاهیل و راهنمایان کراه اند و در واقع حالانکو در راستاد و علم و راهنمائے دیگران میدانند که کسی

رز آنها کسے است که حکمت و سیاست در میان الاخبار میویشد و مختلف سائل را چوب

میگیرد اسے آن شخص این است که سیکونید ۰

دستام کو دعاست این ہا

و نیز

هر خرد جهان کند شکایت نکنیم

کوئیم که جوم انظرف ماست ہنوز

ولیکن نیز در اسے نام هند بن جهان ریشه خلقت و قوم ما اولاً پادشاه را پیغام داشت

که باحد سے دستام کو یوزبان بلطف غریب هندب بکشاید - تانی خلاف شان پادشاه است

که زبان بلطف نامهندب بکشاید و اگر پسین شود باید نقل مجلسیں ہا کرو در ہر روز نامه و اخبار و گذاشت

در جمیع نمودار شاکن جاگران بر دو قسم اند - قسمی از آن تسلیمه ہستند که میدانیم و سچ پادشاه ہند نمی

خیل اشخاص را در خدمت خود نمی کنند از دیگر ملک و حکومت هند بے اینکو نہ اشخاص را

عده نمیدند و را مورکلیہ منحوب نمی سازند که تم تحمل سحب فاذان کمین بوده اندازیا با عمل

خود کمین و اجلاف و ازوال اند بآنکه بے داشت بوده و ہستند اینها ابد اقابل خدمت پاک

ہستند و پیغمبر بودن این اشخاص در حضور و مددات ملا طین و حکومتہا سے اسلام ہان بود

که ما شنیده و همان هست که ما می سینم ام و زواین اشخاص از دستخانم زنگی به و پرسونه پردازی ندازد
قسم دویم - اگر علماء فضلا و حکماء و صاحب آن داشت و بحسب و نسب ہر دو محترم و شرفی باشد گذاشت
امنیت اشان و مرتبه از درجه سلطنت فرق نیست و سردار اینکو نه الفاظ رکیک بلکه از نه فقط
رکیک نیستند ولایتکه در خدمت سلطان باشند و اگر اینها واقعاً چنین اند کیک ساعت نباید در
خدمت پادشاه بمانند و باید خود را کشند بنزیر پاک جلوه اگر پاکے قانون و معده است در میان
باشد خواستکه واقعاً معدالت و اصول در ملک نباشد و جان و مال خود را هم دوست دارند
و از خوف آنلافس جان و مال خود مجبور باشند که بین چیزها تمن وردند - کمال افسوس است
که بزرگان عالیستان (اگر که در نزد ما عالیستان نیستند و در نزد ولیگان عالیستان اند) این چیزها
را در کتب نوشتہ و دستور العمل چاکران سلاطین و نیز اساس سلطنت قرار داده اند +
(س۳۴) اگر سلطان پر کیک خشم کبرد یا نزد دوست متش شود باید که ازان کس
تجھیب نماید و با تهمت زده احتلام نکند الی آخر

بیت و حکایت

- باید دانست که جرم بر دو قسم است یا اخلاف شرط است یا اخلاف عرف و آن هم با اقسام دارد شکایت شفه و شفهیه قرض گرفته است بخلاف کیک قانون ملکی البته این ہر دو مجرم اند و هر دو راوی عقوبت اند ولیکن بحوال عرفت و حوت آنها بحال خود هست تا ہنگامیکه در محکم قضا جرم آنها ثابت شود و بنابراین خود بر سند و آن وقت از درجه اقیار می افتد - البته در چنین متعا می مرویان مهذب و شرف از صحبت اینها کناره می یجوئید و لیے سچ ملاف و گناهیت که در سلطان قدیم اینها باز با اینها صحبت دارند - ولیکن از قبیل خشم پادشاهان چاکر اشان در ہر خانہ و دکان نے در میان ہر آثار علامی یا نوکرے آفاق می افتد که سب باشد بسا می این بوده که علام فلیان را دیر آورده و جا کے را بدساخته لیں این چیزها جرم کسی نیست خوجم کسانے که چاکران پادشاهان و حکام مستند در مال لکے که آزادی

نہاشد +

(۴۳)

” (۴۴) انکہ درپے رضاۓ سلطان رو دو آن پھر چیز تیرست - آول ہرچہ پادشاہ کو یہ تصدیق کند کہ چیز بے کمال اف شروع دین باشد۔ دوم راے و تدبیر اور ابتداء سوم - محمد اور انطاہ مرکز اند - چہارم - ساوی و سایح اور اپوشد +

بیت و پنجم - نسید اتم قباحت این فقرہ راخوانند کان ہم دریافتند یافہ - این پھارہ خود در سطرا قبل سیکو یہ دیگر چیز بے کمال اف شروع دین بو کہ دند و نش کر تصدیق بیجاد تساں اے و انہما محمد د پو شیدن قبایح ہر جما نحالف شروع استند و کذب و این مرد خود خلاف مرضی خدا د شروع میکند پر اے رضاۓ سلطان در نزد خود مندان اک خلاف شرع این مرد ازان پادشاہ زیارہ نہاشد کہ تریت +

در د صفحہ بعد در آداب امر اعلیٰ نسید کہ ” سوم از آداب امر اآن ہست کہ جهد نہایت کہ از جا تھصیل مال کنندہ از شاه یعنی چون قدرت دارند سخو سعی نمایند و مال بدست آرند و بمال پادشاہ طمع نکنند اے لآفر ” +

بیت و ششم - ما ابد نہی فہیم مطلب نویسیده را ہمین قدر عرض میکنیم کہ این ہضمون پیچ مطلب دیکرے مفہوم نہیں تو در خر انکہ پنند کان خدا طلب کند در ز و قند و پیچ داسب د الاع د کو سفند و امثال اینها بکری د - ولیکن رسم مالک تہذیب پافته و ترتیت شدہ این ہست کہ از ملک د خواجے کے از خلق میکریز لپیش وضع تکمیل خارج آمد کی اس اب اسایش خلق و آبادی و عموری ملک نشل درست کردن طرق و شوارع و تعلیم و تربیت خلق و تعمیر و امداد عمارت و پلها و سراپا و کشیدن رو بہا وجداول دوار انشفا خانہ دی دفع جو ہست د خاصلت حدود و نقوز ملک دیکرے کہ از اینکونہ چیز بام پادشاہ و اخراجے حکمت د عملہ حکومت ہر کہ د بہر در بھر کہ باشند بحسب اصول و ضوابط ملک بھرے دارند باید کہ پرند و تکمیل خراج و آمد فی ملک مال پادشاہ غیت و لئکر پادشاہ ہم باید مواجب داشتہ باشندہ انکہ

سچی نہایت و مال بست آرد +

در صفحه بعد میویشد در ششم باید که بر هر کار که از سلطان صادر شود که نه مخالف شرع بود را
میخوید و آن کار را بخوبی تایپ شکنند +

بیت و هشتم - اگرچه این مطلب را در فقره ۵۴ جواب داریم و

تکرار آن لازم نیست ولی مسوال میکنیم که آخر خلاف شرعاً کدام است و خلاف شرعاً منحصر
کبدام چیزی است و دیگر انکه جراحتات تهدیب و عرف و عادات قومی خود و نیز رسوم
وقوایین کلیشه جهان را ذکر نکرده است - این بیچاره نمیداند که فرضیاً اگر آنکه از شراب
خلاف شرع باشد خود را نشان بسیار خود را از نیت کلاب هم خلاف عرف است و ما آنکه
قدم پیشتر کذا شسته میکوییم که هر چند ما خود شراب نمیخوریم و فتویے خود را نشان میکوییم و
نه شراب خود را پیمان به از عبادت فاش، یک دین کلاس شراب خود را نیت
از میقبح شرب کلاب خود را تحقیقیں از این قبل چیزی که در راه است که خلب مردم قباحت
آنها را نمیدانند - مثلآ در زدن منکوهه و اشتتن قباختش عذر است از هزار زنگ درون +
در کتاب وزیر از انجیل میویشد که در اگر سلطان را ای اندیش که مصلحت مال و
ملکی در آن نبود باید که بدان راضی نشو و لیکن در مجمع از اپنید کند و بر سر جمی نگویش آن نماید
و دیگر که را نماید ملک را نماید سیل باشد که از سرکوه در آید و کسی که بیک و فوی خواهد که آنرا از طریق
بطریف کرد و اند در در طریف ملک افتاد اسکه آفر، +

بیت و هشتم - بر خود مندان جهان در ایترمان بخوبی معلوم است

که این وضع جهان نیت و فردا نماید پا آدشاہ را باید در مجلس علی ژوس الا شهاد کفتگ کند
در مصالح گلکی و مال و بکال آزادی آرا نمای خود را امام سازند و سلطان باید مجلس آنرا باشد
و بدین مهره هشتم دارد و را نماید اکثر را اپنید کند و خود نیز که از اجزاء آن مجلس باشد و لوح
هم یک وقت یا بیشتر متقر را باشد و همه و زدار و آنچه میکویند و را نماید هند دپار شاه را

راهنماي ميکنند جوابده خلق تاک استند اين چيزها بخوبی معلوم نميشود كه و اين فرات
جا همان طفلانه معروف و موقوف نميشد و تا آنکه عجی از بزرگان و خودمندان اصول مالک
و دیگر را (بعضی امر زمراد ما اصول مالک فرنگ و امریکا است) ترجیه کنند و بدقت سلطان
و موجب آنها عمل کنند و الا هچنانکه تا امر زمالک ایشیا و شخصیت مالک مسلمانان تباوه باز
استند تا قیامت تباوه خواهد بود +

آنکه ترا نیم آنچه در نظر دستینه داریم بالا سے صفات این شخص رساله پژوهیم
همین قدر عرض میکنیم نجد است خوانندگان که اینها همه خرافات استند و اکارا بر هر باب در
حکایت و فقره از کتاب اخلاق محسن و دیگر کتب از این قبل ایراد سے وارد گردیم و شنوی
هفتادن کاغذ شور، حکمتها که در سید الاخبار نوشته و میتوینند هم در سیاست
و شدید و غیره سراسرا این قبیل خرافات استند و بر عقل سے جهان معلوم هست که مردم
که از جهان بیداشت اهلاء اند بمحض آنکه چیزی در زبان عرب و مقدمات یا ادبیات
عرب دستی دارند نمی توانند حکمت بتوینند و آنکه حکمت که بوضع امر فرده جهان مناسب است
و اشتبه باشد. اینها بزرگ نزد خودمندان خور اخفیف و ذلیل کردند و با یه فهم شوند
و دیگر کار سے نمیکنند و حکمت ها سے اینها فائدہ دیگر سے ندارند. بعضی از آن خرافات را
ماکنون در این رساله درج میکنیم به احتصار +

در نسخه راه سید الاخبار نوشته در حکمت - بسب اینکه غیر از محاodon علم
داقتی که تدبیر بدن انسانی هست و لفظکو از عوارض ذاتی آدمی شور و علم بیطره را موضوع او
بدن جوانی هست بجمع اقسام و انواع در جمیع اوصار و اقطاع خیان انتشار داده اند که از بره
هر علیه چهار پنج ساله زیاده رحمت نکند و زیاده از این کوشند و جام مراد را از ساقی تقدیر
خود نبوشنند - با وجود کیم در علم طب نقطه شصت علم هست که تهاجم ایه طبیب است و این
نوادر را اکرما بین ورقه اخبار پژوهیم از قبیل در پاسخیدن بگانش است زیرا که احتیاج

تعلیم و تعلیم دار و دنیا نو ته کردن و رنج بردن اے اے آخر

در نمبر ۹۰، میو سید " خواستگار تفصیلی از علوم ابدان در این ورقه ثبت شود که نظر بانیکه این علم خود متأصل است از شرف و محتاج بدرس و تدریس است لذا ازان اعراض بخوده و حالا بعضی نوادران بصره برای اینکی نیکواریم که جمیع دور دینی و عصوبی از ریاست و سیاست و مکاسب و فراغع و متأججه و متأصل و مخارج و مصارف و همه امور علوم و معارف موقوف برین صحبت بدند است که مکلف آن صحبت علم طلب است خواه یوانی باشد خواه مصیری خواه انگریزی اے اے آخر

در نمبر ۱۰۱، میو سید " اخ الحکمت شرافت علم تا سجدی است که همه در طبقات دهور ترقیات بني نوع انسان از هر صنف و صدرستخ باين تباع کران شده است که در عصر سلف همه مردم حتي سلاطین تحییل اهل علم امیتوبه کرده اند که بحقدار فضائل و کمالات بدر ارج ارباب علم افزوده اند و همواره برای شوین ایشان ارباب راحم ملوکانه برچهره محفلان کشوده اند تا بجا بیکر معرفت مصنوف ارباب علم را در سلام ربان یمین و ادا نشانه میشوند و از اورارات و انمانت و اکرامات و مجمع فاخره بجز اهرز اهره علی حسب المراز شخشووده اند اے اے آخر

در نمبر ۱۱۱، میو سید " وزارت حکمت حوزه سیاستیه ریاستیه تسویه و تغییف در امور و انصاف و اقتصاد از قول فعل زور است اس تعالی این حکمت بحمله ره در هر یک دو دلیلت ملکه مهrocum و قبیله و غانه مایه رفاه و کسانیش اهل آن خواهد بود و لپیان حصول رفاه و کسانیش تکمیل ارباب علوم و مصحاب صنایع و باریع و اهل زرع و زیع و تجاره کسی به پتریقات گوناگون و معنی آن در نظر ہوشمندان مؤشرکاف و اصناف علیکم مثیان باکفایت این که در دور و ترجم و عفو بمحاذ احکمت منظوره رحمت آرد و در محل غصب و خط بواسطه حکم که منظر است کار را سجنی و خشونت کمار و اے اے آخر

در نمبر ۱۵۱) خیو سید روحانی حکمت نافر که موحب تفاسے صدور جمیور از امر اخلاقی است اغراضی نفسانی و مایه فقط صحت فرج ملکوتی انترا شیخ شخص جلیل القدر انسانی است آن است که اول افضل انسانی سده کسی فرماغنیتی صفات فرمیمه رویله را که عبارت از چهار خلط اند آنکه بزر و تقریباً که از بزرگترین ناسده است - دوم کمالت بحثی در امور دین و دنیا که عبارت از بیان فقه است - سوم کنج بودن در فرم تحصیل تکلیف خود در امور معاش و معاد که صفو ای از خالق الحاد است - چهارم حلیله و کروند اداره که عبارت از سود اجابت از شریعت منفی طبع و نفع داره آن نیز مرکب از چهار جزو که هر کیب دو که آن معدل کی ملطف از این خلاط از لبیه خدکوره خواهد بود ای اے آخر

پیشست و نیجم - بر ایام و انشی که نظر برای شنبات لایعنی اتفاق و این محفلات خالی از مفهوم را ملاحظه فرمودند اند در صفحات سید الاخبار پوشیده غیرت که تا سچه اندازه و مایه اینها حکمت استند -

بنده فقط انتشاره یک پیش از اینها نمودم و از هم بحال اکراه چرا که نخواستم تمام این خرافات را وارد خپدین شماره سراسر در این ساله درج ننمایم و از مکنن بوداین ده بیت شماره را که از سید الاخبار تاکنون طبع شد، تمام حکمتهاست انهار ابیوسیم و ببره حرفة از آنها خود کیم آن وقت معلوم شد خرافات جیالات این عالم اسفاره - این پیچاره که این زلوفیت باست بدل را در کار کیا به کل بیه میز خود از تاریخ پویت تقدرات اینها نیافته و این ادویههاست را که محض کیا اینهاست صور است و خاشاک سرزاه استند و تاکنون تجربه ای اعد است نزیده حتی ابوعلی سینا دانشی در وجود آنها نیست در دو اعماق قلاغ محبوط خود بجهون ساخته و طبع و نفع دارد نمیداند که اهل علمت ما تاکنون عاری و عربان بوده اند و اکر این کونه لباس های در تن کشند هر ارار باریش از پیشین بد تشکل و بد صورت پنهانید و تاکنون ولیعین بوده اند و اکر اینکیونه دو ایام و معاجین را در تهمال آردند علاج فاسد

بہ افسوس میکنند و نہ را بار بیمار یہا کنما ہر یہ دباق طبیعت آنہا مضا عاف یلشود را کنون ما رکھا رے
نیست بہ عبارات بے معنی این حکمت ہا) (۱) این مرد کے کہ میندا رخود تام حکمہ را سے
جمان را درمداده دار و خود ملتفت نیست کہ در این خرافات چہ خلکتے ہست و بکار برداشت
ر ۲) این بیچارہ کہ زور صرف و خود شاید چیزیں ہم ادب میخواہد پھنسنے از جس
علّاج آدقیہ سمجھوں ملک خون فاسد لقمع صفرا رز و اب سودا
لکنچ نفع نیخت عتاب سکل کا ذرا بان - و چند لفظ دیکرا حکمت - سیاست
تمدن مدن آب ہما نبات ہبیات تنخوم انجوہ معادن
کیمیا - و فلاں فلاں ظاہر کند برجی از جہلا کہ بنتے من بر دیکر علوم ہم دست و بخنا
دست و بلکہ بیطوئے دارم نجی فہمد کہ خود میان می فہمند کہ بیچارہ در ہمہ جا از بیان انک
چیزے عا خذ بودہ و غدرے آور وہ و مطلب را رکرده - چنانچہ نوشته "و خواستیم
کہ تفصیلی از علوم ایدان در این در قہ ثبت شود مگر نظر بانکہ این علم خود تا صلا فتنی شریف
و محتاج بدرس و تدریس است لہذا ازان اعراض خود یم" مای پیشیم کہ کدام علم من لطف
و محتاج بدرس و تدریس نیست - اکر این مرد محبط دماغ دستے در سیکے یادو پاسہ از این علوم
و فنون داشت خوب بود کہ بجوص جمل مفترضہ لا طائیلے ہمہ مختلفہ و سیلے ارتبا طرفتہ کیک علم
والا بکسر در قہ سید الا اخبار چیزے بنویسید تا آن وقت پایہ و مایہ اور آن فن
ظاہر شود (۳) این بیچارہ جیاں کرده است کہ فضیلت من ظاہر یلشود و کسے ہم کہ نیست
بن رجوع کنند کہ یا اور امعانیجہ کنم یا علم طب و علوم دیکر راجحواہد زمین بیاموز درہم)
حکمت اور آن ہست کہ چنان این حکمہ را نوشتہ کہ بدین ارتبا طوفخانی از محل تولیف
و تجویید شخصے را ہم کرده کہ رابع صفحہ در حکمت بودہ و سه رابع دیکر جمل مفترضہ و یک صفحہ ہم من
و شناسے آن کس کے تخلی کیک در قہ از سید الا اخبار را بکسر و پ

بر نمبر (۱۶) حکمت اور الفاق ہست میان اقوام و دول و سیکے دو

دو حکایت ہم مناسب این حال آورده از قوم حضرت پیش غیر و پس نیویں که دوست
وقت مردمون خیرخواه و علیکم کرد کارے مانند پر روز نامہ سید الاحباب ارشاد ایالتان
گفت اے آخراً پس ازان مدفوا پیدا دستی دولت ایران و دولت فوجستان میتو
کہ کمتر آنها کشودن) روکاردن بہت دیکو بد خدا و اند که منافع دیلو آور علیه این کارے
ہر دولت چه قدر با درهم سانے بہت بس ازان آن کیک رے بسیار خوبی میدہد و آن اینست
که " خوب بہت از رکذ خیرخواهی این ریاست مصید را آباد فرخده بنیاد را بخود
رانبوییم۔ چه قدر خوب و مغوب و مطلوب است که بند کان سیہنماں علیعنه حضرت
حضور پیر از دامن ملکه العالیہ با او تیک دولت ذکر شوکت قاهره یعنی ملک ایران راہ و بسطه
والش و خلطے بر سانند پرسکنک این ہمسه فواد ملکیہ کیاز حسن معاشرت و موافقت حاصل
است دریافت ایں دکن کر در کار بجول اسد این هرز و متنامه در این سیانه آفاق شبور
چه تھار باماری قوی پائی که از ایران در این سامان صد بار بزرگی از حال اداری بسیار میدراین
معلوم نیت چه بوده است) و اقل فواید این عمل این است که اگر کسے از فقر اسے رعایا سے
این دبار بخواهد از اقامتہ الریه عده و تحفہ ایران بتوشد یا از ہر تشریف از شرمنہایے آنچا نہ شد
در کمال سهویت و آسانی بر ایش مکن خواهد شد کما +
بعد سیکوید - " آماز جانب سنی المحوانب علم حضرت قدر قدرت پادشاه جم جاہ اسلام نامہ
ملائک سپاہ اقدس شہر پارے خلد ایتکہ و نسبت بریاست میدر آباد فرخده بنیاد طمار
دوستی و دراد دریک سال قبل شده است که فران بر لمعان مبارک و خصوص تقریباً
رفعت و فتح است انتساب آقا محمد علی شوستری ببغارت و در حیدر آباد مقصود ریافت که نیکار
الحق کلید خوبی محبت و مودت است " +

سی ام - معلوم نیت کو این خودمندان ماننکا سیکلہ این خوانات
حکمت آمین را تحریر نہ رایند بنک بنخوردید یا پوس سکنند۔ بیچارہ ہم اب دانیہ اند ارجا

شروع میکنند و کمی بانتہی میازند و پھر غمنی در میں نظردارند۔ حالاً ما ملاحظہ یکنیم آنچہ را که دلیں حکمت درج ہست۔

(۱) باید دانست کہ آن بچارہ کے مالک و مدیر قسم سیکنڈ خور اور سید الاحرار تازہ از ایران آمدہ و از جا نے اطلاع ندارد مثل سیار کہ سی سال ہست در انگلک بروہ نہ و نویندہ این حکمتہ سید ہی ہست (اکسید بائنسد) شوستری۔

(۲) این بچارہ دکر در ہار بکریا نہ اولفیو نہید اتند کہ در کشوون روکارون نامہ ہست برائے دوستی یا فیض دو صورتے کہ ہمورے دانستہ باشتہ زیانے ہم وار دیانہ وہی نہ بحثیت تجارت ملکہ عمدہ بحثیت پلٹک۔ بلے البتہ دانست این جزیرہ کا رطلب تدارس ملکہ کار اضاف دکر ہست۔

(۳) این بچارہ نمیدان کہ حضور حیدر آباد باولکا دولت ایران ابد انگیوانہ راہ در لطف دانستہ باشد بلکہ با قوسل ایران ہم اک حض سلام علیک و خط و خطوط دانستہ باشد نہ بنی ہے حکومتے و پلٹکیہ ملکہ حض خانگی شخصیہ بدوبن اجازت حکومت ہند نمی تو اند و دانست وکا اجازت نخواہند وار دکار بجا نے ناگ ہم میکند اک دران ناکید و اصرار شود۔

(۴) دل حیدر آباد کیم دو صد ایلنی ہستند کہ البتہ آغا محمد علی شوستری کہ سپھر ایران آن سہتر از نامیدا نہ از این دو صد کیک چیاہ سید و آخوند دکلاش و از جملہ یار اسعاڑا سر تکا و بعد از یہ باشتند دباقی تجارت بایا یہ وقوی پاہی ہستند کہ از آنها بعضی را مایدہ ایک کا کا کیک لچیز زیر فعل دارند کہ در آن کیک رو طاقت تنا دیز زیزی ہست و بندرت کیک طاقت حسین فلی فانی کیک چند وانہ عجمیں دکیک چند طاقتہ پاک رچکا سرستے دبر دیکا و اجیاس دکر سے ہندی اکیم صبی ہم غدادے۔

بعضی دکر دہ بہت قسم تسبیح کلفت و بارکیک بکردن آونختہ و خندانگتہ تعبین دلہما نے قیروزہ و دیکر نگہما نے سلانی دہم کہ بہادریکے دشمن شیر پا خیز زنک خودہ دیکیے دو

تبیح عقیق و کهربا و یک جنگت کفتش عربی و چند کلاه رومی و ازین قبیل چنرا بهم درست دارند و بعضاً دیگر نشربت فرشانند ولیکن اگرچه فقر اسے حیدر آباد رامکن است که از هر گونه نشربت ایرانی پوشش ننماید چرا که همه را از شکر پرخ درست میکنند ولی ازان اقمشه و الیمه نمی پوشند چرا که بسیار گران اند - فقر اسے حیدر آباد نه فقط نشربت های ایران را میخواهد بلکه طبیات ایران هم کهک بدی را درست کرد و زظرنی میکنند و بر سر گذاشتند و کوچه و بازار مسکر وند و بازارشون و نیز دارند - بوده کی دار ہی بوده کی دار چی (العینی لش پیر مرد پیر مرد)

۵۵) سفیر بچاره و ماراد حیدر آباد احمد سے اخذ کی نبان ندارد فخر بعضاً از اهل خودش کو کاہنکار ہے بکاش میر وند و دشناش میدهند که نہ چاہے در دونہ قلیان و ببا ہست که در آن جایک نشربت فرشی بیدال سے افتاد با آقا میرزا شاک طهرانی کو کیے از اعاظم کمار و از خاندان عالی شان ہست که چو اتو بکرسی می شینی و من باید بزرگین غشنیم و اینها ہمہ مانند بندہ و حکمت نویس سید الاحرار آزاد اند +

اول قدم در امتحان

ماکنون سے افتخیر در تساور امظا بخود و نیکن منزه مسافت بعیدہ ہست تاکہ بنزیل تقصور بر سیم بھین قدر ہست کہ این آنماز وابتداء سے آن طبق است و در طبق این طبق چندین مقامات را بی سیم و سیرے کیجیم نابر سیم بنزیل - این بندہ حقیر میرزا سمعیل در دی و لدمروم میرزا البر تم ساعر اصفهانی کہ کاہتے نام خود را از کسی و از چنانیان پوشیده و مخفی تپیدارم خود را وفات خاسته و بنا مقتضیات خاصه زمانیه و قدریه چندین سال ہست کہ بھر بسی کے درست و نہن نسبت بمن بدنه و بردین و آئین وضع و طریق که برسن حمل کنند و کمان پرند چنرا در اخبار در سایہ احوال نشسته اصم در وضع و حالت و غالباً در فرم اهل فلت خود عموماً و اہل ملک خود خصوصاً و بنی عم خود محض از در سے خیر خواہی و

بز عم و شمنان محض از رو سے خصوصت و بیرونی و امثال اینها مکن نوشتہ ام و نیویسم واژ
احد کے پروالی ندارم خواه در آن سوچے بدیگران برسد یا زیارت نمی خودم و چون قریب سی
سال بست کرد و این لکھ هر صورت پر سرم آمده و رفتہ و بهر جا سلته که باره ام تکب و روز خود را
در لامخطه احوال جهانیان و در مطالعه ترقی عالمیان و نزل نگفت سلامان بوده و از
فراغت نداشته ام لذا اندک چیزی هم از جهان اخذ کرده ام و نیاد نمی داشتم و قبل از آنکه بس
مطلب رویم باید و اکنست کرد و این اوقات در عیان بسیار بخصوصت بندہ برخاستند و از
سجد اند چهه سپر اند احتمد و چون دیگر سے را در مقابل من نیافریده و شمنان من جوستیل
شوستری کرد و این شهر خلد بیان ارسکرمان و جالینیوش فاضل و کامل دران آنها است
تحمیک کر و نمکن که چیزی در جواب من بتوسید و این حرو پیچ دیواره فرست نمی باشد تا آنکه فر
باشد و چیزی در جواب من نوشت و این فقره در اینجا باشد تا در محل خود ذکر شود

سبب جهان نشر نسید خیا

آفایزرا زین العابدین صاحب نامی شیرازی که اکنون نشتم استند در دارالطبع رکار عالی
حیدر آباد سلاخطات چند که که از انجکلری کی این بسته که بر او زنے دانند جوان از ایران نظر
آورد و دیگر است نتغلی استعمال را شسته باشد اراده نمودند که زیبار سے در این شهر جاری
سازند و لئے کسے را نیافرید که بعده مطالب اخبار را و بخصوصه مطالعه و مفاسدین روزنامه
آنکریزی را آنها بر ساند و آن طور یکه شایسته است لذا در این چند کس باقیان
آمدند در منزل بندہ دانه از نمودند که این اخبار را اماجاری میکنیم شاین در آن شرکی باشند
یعنی کم کم ناید و لئے یک شتر را نمودند که بندہ بسیار سخت یعنی حق نویسم در حق اهل علم

وقوم خود و بندہ نیز این معنی را قبول کردم +
بندہ بله نهایت خوش کشم که حالا دیگر روزنامه در دست بندہ موجود است و همچو

چیزی از خیالات خود را در آن درج میکنم برای نظری تماک خود و مطالعه بسیار اهم دارد
 روز نامیات انگریزی گرفته توجه علیاً کم که موجب ترقی اهل مکان باشد. و لئے فاعل این
 بود که جناب احکم الحکماء زان را هم سخواهند حکمت نموده براسته میداند و اخبار و نیمکت
 اصلاح بدهد و شجاعت بنده را مصالحته نبود اکارا صلاحیت میدادند و را ملاجئه الفاظ طایا
 عبارات آنها خیز این هم بالاتر بود. استهار اخبار را که بنده مانند عودی کلعدار نوشته بود
 فوراً بزرگی حکیم المالک برداشت و چند جا سے چره آن را آبلک کون ساخت و دسته که ناهز نکن بلبا
 زیبا سے آن را نزدیک داشت و بسیار بخوبی و عاطر شدم که مردی ای خلبانه در سه که ابد
 از عالم اطلاع ندارد و تصرف و رؤشجات بنده کند که سراسر آنها را وضع دیگر و آساس قرار دیست و
 خاموشی مانندم و گفتم این استهار است و چنان پیشنهاد ندارد روز دیگر در روز دیگر
 ملاحظه کردم که هر ضمیر نے را که من نخون عجز نوشتم و با موبلتیکیه جهان در یک جا پندهن سطح
 یا نیم صفحه از آن مفقود است و در جا دیگر حدیثیه درج است و درجا سے دیگر عبارت دیگر عرض
 بیخود بسبیه موقع و در جا دیگر سے حکایتی بی اصل در پیشی تحقیقت از زمان بی اسرائیل پادشاه
 شاه سلطان حسین و از این کوئه حکایات محلی که در واقع افسانه ای بی اصل اند و کتب ا
 پر استند از آنها درج استند. چکے دو مضاہین بنده را ابد ادیغ نکردند و بلکه برآنها خذیدند
 آخر سهر عوام الناس و مردمان پیدائش است که هر چهارانچی فهمند یا برآن خورد و میکنند یا
 نیز نند یادنشام میکنند. گذشتند از اینها و بخشش سیه اخبار را پیوسته پر کردند از حکمهای
 جا بهانه و ظرفهای ایلهانه و تولیف و تعریف بجا از خود و زبان خود و مسلطات بیخود و تاریخ
 زبان پارسی و قدامت آن که ابد از قدامت، و اصل و نسب آن خبر سے ندارند چنان که
 در یک تاریخ بی اصل نوشته است که پارس پس از چنین ابوروجین پس از این دو این پس از
 در و میکنند. و فرنگیکار و زکبار و پیزک و صفتانه عینی شد به نوع خنی. لیکن چندی
 سار بر سر قدامت این زبان پارسیم نهان و داشتند و چندی سے دیگر با اخبار آمده را مادردا

پس با ادوكیت آفت ایندیا و از انجبار وقتی هم با آزاد جواب کسی ابهانه کرداده اند مختلف اخبارها مختلف اشخاص خودمندان میدانند عجیب و نهر آنها را و ضرورتی ندارد که باشند چنانچه انتشاره شد که از جوابهای ادوكیت آفت ایندیا

بود که در انگلستانی طبع نمیشود. باید و نیست که حکیم سراپا بلاهست و راشنمند پرسنفایرت آنچه از پیر و اوستبار در نیست در این جواب و جواب آزاد بصفحه فرطاس بحث است. اینکه ایندیم که جواب این مضمون را شخصیه باید بنویسد و راهبار سے انگلستانی و بطریز انگلستانی این خرافا جواب اندیشید و میخ فائد و آن ترتیب نیست از نبده شنیدند و نیست خود را بازگردانند مثلاً میتواند "یک شاطر نابارانخانه طهران افزود و تهدیب اخلاق و رعایات آواب و پاکیزه روزگار سے دنیافت نشی از شاهزادگان ریکرد پار بافرق بسیار بدرجهات تفادت بین دارو" (۱) اینکه این درونه محض سهیت و معلوم نیست که چرا این نبرکوار این کمالات خاص نیست و اده است به ناگویه و را الخلافه نیحویه است و په بدمیر غمیمه و آن رسادات دعلمادن برگان شوستر که اقلاً مردم حیدرآباد بعنه از آنها را در این شهر ملاحظه کنند (۲) این که این جواب خود تهدیب اخلاق معنی آزاندیشند و (۳) اینکه در هر یک که یک نوع تهدیب اخلاقی است و مراد آن مرد است و این جواب اندیشید بلکه جواب او چیزی بکند بود پس میتواند رو مشهور است و معروف هرزد یک در در که شاعر آنجا میزرا کاظم واله یک اخلاق نشین خود مبالغ کزاف تحریر طلا و لا جور دخان آر استه بود که همینه فرشتش از کل و در و لیواره بشتر نشک آمینه هلب در کمال تحمل بوزاری اخواز" (۴) اینکه اینهم در وغ محض سهیت که میزرا کاظم واله را اهل همه جایی ناخنده و میشانند و احوال او را اشتبیه نمایند این چیز را انتبیه به تهدیب اخلاق ندارند. (۵) اینکه از یک کل بمار نمیشود و نه هم صد سال پیش از این یک چنین شخصیه بوده است و حکایت محمدی فان شرقی را چرا بیان نمکردی که کفنه که پوشیده و بگبان واله دار و نشد و در یک ۹۹۹ همدی فان پشت

میشوند امروز ولی یک واله زکیر سے باقیت نہیں درود و رحم، اینکہ انہم جواب آن مسئلہ نہ شد۔
پس تعریف پرچار سے اہل ایران کردہ اندوہ هر راز اوالی ناس سچانچہ میکوید یا تو
کفسن روزان بہلائیتے در خانہ داری و پاکیزہ روزگار سے میکند ارنک ک مثل ز دشام عقلان
اہلی رو سے زین انڈ، این بچارہ ابلک کو یا با مردم شوستر سخن میکوید یا با شخصیت از باشند
جگہ سے اصفہان کر بخلاف تمام اقوال است. البته کسانے کے آن جواب را دیدند
بنخاطر دارند کہ چہ سماں بر صفحہ سعید الاحرار ریختہ و شخاہ جہ خرافا میتے را بر آن بخیتہ کر میکوید
دو در ہر خانہ کے از خانہ سے اذمار علیت و کاسب با چھانے شجرہ باشجار مندرجہ پسح کردہ و قریب
دادہ و کل کار پیکار لمحانک و حوض آب و فوارہ سے و آبشارہ سے رشک روم و فرنک
و پرده آئے دروازہ ہاچہ از جو یورپیہ از دیبا و استبرق و فرشتما سے پہمیں از قبل شدہ میتے
تفقی و فرشتما سے ترقیتی و قالمین ہا سے شک آباد و نارینی و فلان فلان فلان ہے خود
را خوب بود کہ این بچارہ میکند نہست کہ دیکران تعریف کند این نقش و نکار را خود اپنے
نہست خود شرمند بود (۲۴) اب از تاپو و نرم بان و گلک ردنیزی ز طرف کاشی
و گلکی و گلک و کچ سبیل و پیہ دان کلپیچ پوستی و بسیار از این قبل اشیا کے از زمان کیوں
استند ذکر سے نکردہ و تیرذکر سے نخودہ ہست کہ تمام اسباب تجل و نکره و نعطافت و حکما
و خفت و خراب و اکل و شرب و ایزدم زندگانی اہل لکش از گلک فرنک است یا مغلان
گلک فرنک (۲۵) عبارت را باید ملاحظہ نمود کہ حوض آب و فوارہ سے و آبشارہ سے
راز شک روم و فرنک نموده رہ آخرا یہا جواب آن مسئلہ نہ شد لپسان ایہا حالاً نہ شد
میرہ وجواب لا جواب میدہ و میکوید۔

معلوم نہ کہ نہ از پادرشا ہے جزے و نہ از تندیب۔ با اثرے نوکر دہ
لکن حق دارند لمبا ہے کہ بھائیہ عادت بتجارت داشتند خاصہ آن ملکاع و افریق
این ہست کہ تاجر یا سلعہ مل جاتا منفرد نجند و اکر اقیلیار بخی بعد از نہ رہا فرن خدا گفت

همان مدار و شان شود صرف بر ای نمودن که شاید فتری پیدا کنند آن تبلع یا سلحدار
از قبیل کسی بندی کمال اختیاط عرضه دهنده ای "آخر" این مزمن این خواهات را که مردم خوشنده
شترند و میتوانند جواب آن مکلف نشسته است شخصی که میگوید من امروز کرته در ایران
آفلاده حیدر آباد قطب داره خود مندیم و لئے ظاهراً طیاز و که فطب داریه سفاه است و بلایت
است آخراً زیمه میگوید "از کجا معلوم که همان دارانیکه ما امروز سوچتن کل قابلیت
را در لظر دارند بر ای آن چند و نیاری که در همان مرف شده باشد حکمرانی کل نزدیک باشد"
این بیچاره که از خوف و باور در اتفاق از خفت عقل سالهای داشت از شهر فرار نموده در
نجبل تبریز و از ترس غراسیل که زوجه دیک پسرش از قصر طلاق داشت برد و روزگاری
است در طولیکه روزگار میگذراند و کنون که والده هشتم هم مردمه شدند البتة در گذشته رخواه
برد و آن هم در محبت نشی از عربها کوش خوار با مازمان جلیلی یا کداهای سے خوسته و محظوظ کرد
و کامپین یا خیر جمیع از شترسته فروشان چه بجزدار از آداب معاملت ملقی هیان و هنکه
سلامین عالیشان) -

(۱) این خطا شخصی نشسته که اینجا بیک قوم یا حکومت و سلاطین ندارد و گنبد که
هنر و سلطانی باشد و جواب او این خرافات غیبت را چوای پنهانه زیر از مالت سلاطین
آن نک از دار و نه خیر از حالمت تجارت شان (۲۳) که امید و ایم این چیزها همچه یا از رو
غرض نشسته شده باشد یا از رو ندادی و اگر در این سفر که شاه ماسک فرنگ رفته که
از اینکو شنید چیزی از شنیدن نمیگشت بلکه از روی غص نموده - ولیکن بیک این شخص جوانبه
با آنمه فضل و کمالی که خود نسبت بخود پیدا کرده از مجلس وارد شد و از غیر قوم خود چندین
ایرا و بر حکمات او میگیرد خیر اینکه او را معاف میدارند که نادان است از وضع معاملت
آن قوم و آنکه که جندان نشانی نیست اور اولازمه شان او اقتاده که طرز معاملت
غیر میداند - و لئے اگر خدا نخواسته کیه از آن اعمال و حکمات از نسل پادشاهیه نموده

”زاقنیسی با قلیچ مرسانند“ و ازو خد رپر فته غیت چراکه با او کسانے ہمراه اند که ابتدیا از وضع و طرق تقویہ و طرز معاشرت اقوام خارجہ خبردارند و باید خبردار باشند و باید پادشاه خود را بیانو زند جو آنکه در این امور ہم خدا نخواسته خالق باشند که سر شان بروند و زبانشان را از تھاب آوارند۔

رہم، اگر جبارت پیشنهاد عرض میکنم کہ تہذیب و اخلاق در بر ملکے قسم خاصیت فرضی در ایران زن و کنیز چندان فرستے ندارند و حروف مسلوک آنها در تجویز یک حکم واقع اند و مختلط هر زن نے تازماً نے ہست که مشهور او اور اعانت می نہ کر رضی کنیز نہ کے باشد که زر و اوره خرمیده است اور ایا آنکہ ذکر کفتش دوزی بوده اور اسوکے حرم خود خشم و آن ہم در مقامات خاصی نہ بلوغم عموم چنانچہ در مجلس روضہ یا سجد و اینکیونہ مقاماً که زنان مسلمانان را اجازت ہست بروند پیشی دوز و تلاذ شسته وزن فلان امیر یا اذیر یا عالم و فاضل روئے زمین و خود بالا صافه قدر و نظر لئے ندارد و این اذان ہست کہ این مرد خود عوے میکنند کہ تمام علم اولین و آخرین را در سینہ دارد کے یک زن در خانہ اذیت کر الف بار اخوانکی باشد۔ در ملک فرنگ رسم ہست کہ ستقات عالیہ برائے زنان ہست و کرسی ہا ہمہ برائے زنان ہست و اگر فرض مردے کہ حاکم باشند پر کسی نشستہ وزن فرش بشاشی پادار و غیرہ داخل مجلس میشود کہ در رجہ شوہر شکنی پنج یا شش یا دوہ درجہ فروت از حاکم ہست حاکم باید فوراً از جای خود برخیزد و کرسی سے خود را باودہ امیر الامر نو رسالہ جرمی از اسین کونہ زنان یا فروت از این درجات مثل سرپ و سرپنگ بحال احترام خمیشہ و پدیری ای میکرد و این سیم از این درجات مثل سرپ و سرپنگ بحال احترام خمیشہ و پدیری ای میکرد و این سیم تمام اہل فرنگ ہست و کسانی کہ در ایگونہ مجالس یک بار یا دو باشسته اند باید بعد اند و میکن این رسوم و کر و کر از این رسوم را البتہ شاطر ناہیا ہوئے طران و کفتش دوزن و مطاب مخصوص نہیں اند و میکن من از این خوبیت تجاذب نہ نئے کنم

زیرا که این وکر و رها از قبل این بیمار اطاعت مسلمانان خواهد خواهد چون به جال
مرا طاعت مسلمانان میخواهد این در آمیکو یکم که چرا مرک او از برآ سے یک چنین
زمانے فراش چوب بر سر مردم میزند که قفووا الرهار کم تغوا العبار کم دیک کنیز کے
از تقطیع زدگان حیدر آباد را که پیشتر خواص خود قرار داده و خدا سید انتد که از پیشست
و بلکن که باشد اگر همیرون رو رخدش مردم دعا میزین محلی را برگزار سینکند .. و نزد این
بزرگوار هم آن چوب زدن فراش نباور است زمانه دهم از نظر اندختن و پیرون
کردن همان زدن را بگاه نهاد تهدیب میخواهد اعمال دیگران را تهدیب نمی
شمارد

سبلے جواب این سئل فقط دو کلمه بود و جواب معمول که همه خلق و خود اگر زبان
پسند کنند و در زبان اگر پزی نوشته شود و سے نویسند و نباید خود بله خبر از
جهان باشد و از نوشته خود نظاہر سازد که اینها قسمی هستند بله تهدیب و نخشن
قایمین را در مکان مسلطان داخل تهدیب نمی شانند و بله پرداز هستند از اینکو نه
پیزد - عیب که این هست که در سیان امروم هر راهی بیست کیم راهدار خاصی
بیست و دفعه هر شیئے در غیر موضوعه خود است - مثلًا ملکه در سده راچه با نیکه جواب
اینکو نه مطلب را بتویید و حال آنکه کاهی در عرض شکیب از این قدم را که ذرا آنها نیکه
رجاب آنها را سے نویسند خود و با او معاشرت نکرده و ایند از دفعه و نظر قیمه آن با
اطلاع ندارد و بد تراز همچنان این هست که کسانی که اینکو نه شناس را سیکار نمی بجتنه زمشتن
اینکو نه مطلب خوش سے شوند و جتنه بر افق اس میزند و از وهم خود فنه ورق سے شکنند
که جواب افغان اخبار و افغان کس را در آن و نمی دانند که بچاره هاست خود را بازگرده اند و

در تیسرا از اوقات در اخبار دیده شد که در بخشی نباشد و هست که اهل ایران
در سده برپا کنند گرما بر فرع در سه گاه اگر پزی دشنه خرابیه فردش در نجا لفت آن و در تو

آخر کیک میگان آن کہ شاید شخصے اصفهانی ہم بود چیزے نوشتہ بود و اذل بنده خود
بریم در اخبار د بعد کتابچہ مذکور پنجم فتاوی و چیزے درگان باب نوشتیم - ابتدا
بلور زاقع و بدین عرض و از رو سے احساس قلبی هیچ کفته بودم از کسانے کے که بازی
آن کا رشید بودند و بعد رساله آن مرد بازارے را رتے نوشتہ بودم بوضع جهان
امروزه - باز این بغمون را برگرفته نزد این مرد سفیہ دینیادار بردند و آنچہ در تعریف مtein
آن درسہ بود بحال خود کذا استشته بود و ذم و قبح بسیار از آن مرد اصفهانی کفته و اور
ملعون در دو و ساخته بود

اما اینها مهمہ مقدمات بود و اصل طلب بنده برجوابی بود که در خصوص آزادی
نوشتیم بودند که در اخبار سے موسوم به آزاد درج بود - باید داشت که این امر کا سے
پرسنلیتی و مخفی نامنه و تخفیف اند و بنده کئے نہیں کر امروز در اینک دروز سے آغاز فعال
انقدر ایران یا ایسا سے ویکر سے انغرب دشتم درستام و ملکہ از شیخ و تبر و قوب و فتنگ
از دشنه داشته باشم ہے ایچہ می نویسم و حق سے نویسم کو کو کوش حق نیوش نہائش
و حق بنداق بعضی از اعمال و کوکر در ادائی تلحظ و ناکوار آید - و بنده رسالہ داشت که
عادت این دست دستے نویسم ہر چہ نجاح ام آید و لیے نه در حق یک شخص واحد و شناس
و فرقہ خقتو سے ملکہ در حق سلامان عمود بنا بر این در آن اخبار آزاد چیزے درج بود
منوب برواجہیا سے کناف چاکر ایں حکومت حیدرگام اد و بنده ارادہ کردم کہ نقطہ چیزے
در خصوص آزادی مبنویں باخبار آزاد کہ آیا آزاد است و بنده کا ہے آنرا خدیدہ بودم
قلم برگرفته ابتداء یا نے نموده بودم در آزادی و عدم آن در مالک مشترقیہ یعنی
سر سے مالک مشترقیہ کہ متعلق مالک و ملک اتفاق نصارا ہستند و جهات آن عدم بین
نمود کہ ہر چند ترقی بینی آدم مظلوما و خوشی و بیرون چنان میگاد ابستہ است بین عادت آزادی
وجود آن بیان ذکر در سائر مالک ایشیا ہر دو اسم در سر آن حکم غقاد کیمیاد ایرو و دوچ

کے امر و راستے از آن موجود است نہیں از وہ کس کے معلوم نہیں۔ دو صد و شصت
میلیاں یعنی بیست و شش کر و خلق اور وزیر ملکہ ہند آزاد استند بعثت درافت
و حجت و فضل و فرشتہ خوائے و ملک سیرتی قوم انگلیش ولیکن فہ فقط قدر آزاد احمد
نمیداند بلکہ معنی آزادی کے نمیداند و خصوصاً در جا ہا اور یا سہا کہ بخط استقیم در تحت حکومت
شناہزادگان در ایکان بُوئے وہندی استند۔ از آنجل مثلاً حیدر آباد است کہ در آن
درہ میلیاں خلق آزادانہ اعلاء و اولی وسیلے اعلاء اونما آزاد استند در ہر کوئی فعلی کو قبیح
پاشد و مشقید و عبد و عبید نہ در آنچہ کہ نیک پاشد و کیم شخص واحد را مینداں آزاد
نکے بھیم و نمیدانم کہ در یکے از امور حکومت ایراد سے بکریہ و سخن بکوید و حال آنکہ
حرف نجائز آزادی و ضع شدہ بہت براۓ ہمین کار و شرعاً اذل آزادی ہمین سہت
کہ در کارہ سے خلاف رسم جہاں و قانون حکومت ایراد کریں و خود کریں۔ وجود
این آزادی را در مالک فضار و عدم آزاد در مالک غیر فضار اسباب و جما
است خاص بگلی صند کیدیکر۔ تھا لامی تو سیم کہ اکراز این اخبار سے معرف انگلیش
وی ہم رفتہ در ہر روزے کیک میلیاں پارچہ از ملبع برآید تاشام کیکے از آنہا باقی
نحو ابد ماند و اکر مطلب نازہ فضار "پالماں کرت" درج شود تاشام آزاد پنج مریڑ
ملبع سے شود و بختیل کر تیکت آن از دو یا چهار پیس میرسد بکیک در دشکنگ و خیں
پالماں کرت را مردم بہم یکنند در پچھہ و شیشہ ہاسے آزاد مرد یکنند و آزاد کیدیکر
آن کا اندر اسی رہا ہند و این مال بخلاف ہست در مالک شرق کہ اگر اخبار سے
فقط پھار مدد پارچہ در نہتہ از آن از ملبع برآید پا یا از چهار مدد کس تو لعی و توصیف
پاشد و پر پاشد از آن خزاناتی کہ اہل آن زمین از پنجہزار سال پیشتر سعاد بآنہا بودہ
اند و شوق و ذوق آنہا را دارند تا خزینہ اربجم برساند آن اخبار چنانچہ از این ب
استند سچے اخبار سے کہ اکنون در حیدر آباد ملبع سے شوند کہ اکر کا خذ سارہ

کل پارچه آنها را بهر خود بندے بپنهن و بخوبی جنده بہتر از آن است که مدن آنها را بینگام سیکله طبع شده اند زیرا که هر که تواند اخبار انگلیزی را بخواند چنانچه ہے در تمام عجیش الفرق نخواهد افتاد که میں و غربت کند بدیدن اخبار ہائے بومے دایین نہ از روئے بیندیست است و بے تعقیب ملکیت بجهت آن است که بمحض خبر مغایر سے در اخبار ہائے بومے یافت نمیشود و حال آنکه یک اخبار بعثت دار انگلیزیست بیت برابر اخبار ہائے بھر مطلب دارد و رباع آن قیمت در خرج آن است۔ البته بعضی از ملازمین ریاست حیدر آباد را بندہ سیدانهم کہ سه چهار چین از اخبار ہائے بومے و انگلیزی سے را می طلبند مخفف اسے آنکه پنید در مرح و قبح آنها چه در جمیعت در آنها ہے

الغرض مدیرزاده ازو شتم که اکر واقعاً آزاد استی مراسطاب بیارے ہست غوب بہ حیدر آباد اکر بخواہی کا و دیکاہ براست چیزیں بتوسیم۔ دایین مرشد نشستین چنانچہ رسم و قایع که ران است نام خود را بنا بر مصلحت نو شتم دہمین قدر نو شتم که اکر اخبار شما در ادارہ سید اخبار بر سد بندہ در آنجا ملاحظہ خواہم گور۔ این نبود کہ اهم مبوب چیز که رسم مدیران اخبار است که تمام نویندہ راندازند مطلبے را درج در اخبار میکنند و آنکے ہنکا میک آزاد نہایت شند بخط مستقلم بخشم سید اخبار نو شتم که کاغذ سے از سکندر آباد رسیدیہ و نویندہ اش مسلمانیت جواب ازو را نو شتم میانہ نو شتم در بعثت دیک مراسلہ بندہ در اخبار آزاد درج شد و با دارہ سید اخبار رسید متعلقان سید اخبار شما دی کنان سور شده بدلت سراسر سید علی نو شتمی رفتند که جواب آنرا برسید ایهمان۔

و ۱) بجیا آنکه در آنمار ہوا خواہی ریاست و بد کوئی بد کویان فرمومہ اپیان از ریاست حیدر آباد بازار اخبار خود را کرم میکنند و
و ۲) تعریف درج دنیا سے اشخاص چند سے آنمارا برآن سید اردند که چند پارچه

از این اخبار را متری شوند - سید علی شوستری - (۱) باین خیال که فضیلت
و علم خود را بر جمیع از قبل خودش حامان همان سخا را یا جا بهان بازار نظاہر سازد و (۲) دنیا
و نشریت مایل و تقدیم و پابندی خود را بهین خود نظاہر سازد و (۳) پاییه دنیاداری
خود را استحکام دهد که در حیدر آباد خلل یافته است از عدم اقتدار و استیلاس
حامان سالار چنگ ره روزانه و خیانت چیزی و بالطفی خود را بردازد و
در حقیقت و مفهوم بند و شخصیت را این وقت که غریب خوبی هم در دست او بود
که نام بند و در اخبار آزاد در بزم نشده بود - و سے این بله چاره پیرزن خسروان
پندار خود و پشت کر سے چند لحظه عربی کمان کرد مردمیدان تهمتیان میدان گفت
و گذار است و میان سرمه که چنگی روزگار و لبذا قلمبر گرفت و یک صفحه زیم سید اخبار
که را برداشته از دست نامعینی باعتقاد خودش را خزان پر اموال در جواب
آزاد و در طلب آزادی - آنکه این بعنه از فقرات او را در اینجا لقل سے کنیم و
جواب میکوئیم +

قال - "وَكَفَى الْقَصَاصُ حَيَاتِيَا أَوْ لَوْلَا لِبَابٍ"

سمی و سکم - (۱) قول - بر خود مندان ظاهر مشود از این همارت که تمام
او لو الباب را بگیر تیکش ریش است از توک خامه بند و لیکن این شخص آخر بوده است
که بمیدان تدم نهاده دامید وار است که قصاص کند بند را و سے من ملطف خدا
دبر افتخار و پشت کر سے حق رساند افت امید وارم که این خسوار را اسم از سیدان
هر گفت و هم +

قال - "آناد را چهار حرف است هر کچے از دیگر سے منفصل نکشد
بر سر آناد که در ترکیب و سفه همچشم هم همایت اجتماعی که باعث خبرات دنبیت

عالیم و عالیان است ندارد پیچاره از آزادی پنجه لفظ آزادی شنیده و غایش نفهمید
آنکه آزادی را موح و انسانه اند مرادشان توییه نصفت است که عبارت از عدالت
محضه باشد که اگر راسته از جو لائمه از برا سے متعجب بین بیوریت همیاست اجتناب
مکن و محل بخار آید آزاد و اخذ نموده دست رذیغیه او نزند او را بسب عدم
قابلیت ظاهر سے از بکجا نگان نشاند)

سی و دو هم — اقول — تمام مضمون این بخاره از همین قبل است
که بزرگان و خودمندان ملی دانند جواب بندۀ نیت — دیگر آنکه این بخاره نک
زده چون خود عبارت نوشتات بندۀ را فهمیده و تجیل که کام ہے ازان سب
و سیاق عبارت مکوثش نرسیده بغیر از همین الفاظ به عنیر عربیه امدا آن
چیزی را که مردمن ہمای توییه نصفت است که عبارت از عدالت محضه باشد فهمید
و تجنب استئن که داشته تجاه احتمانه فرموده — ولیکن قوب است که شخصی که این
عبارت را خوانده برو و راز و سوال کند که عدالت محضه یعنی چه بیان کن —
بیشک عدالت محضه او ہما خوانات است که خواجه تصریح کرده و دیگران نوشت
این و امروز کسے آنها را قبول ندارد — ولیکن بنده با راز بلندی گویم و بزرگ
مردم مبلغاً سے اصممان کر مراد بندۀ از آزادی ہمان است که در پا سے میران
عدالت یعنی عدالت محضه این طبقیل القدر را کسے آور که از قرار یکه پسر زاده
تام ایرانیان حیدر آباد دیگران نیز هست ہمان مکن ازو صرذه که از خروپستان
سرمیزند اگر تا بت شد ہمان سزارا با وید مهند که آنها میدند و باید در شرعاً با عرف
بند و در محکمه قضایا کرنے مثل داعل شور در مقدمه که مدعی او یا کو دست
ایمودی باشد هر دو ہمکو سے میدیگر با یقین و مکر بجا قلت نکونند که پنجه فرموده
القصاصون بعد والطعون لے زیر که اگر فرمان خواهی بجا ہے آمد لما خط قول

پیغمبر را باید مکنند جو اکہ پیغمبر ہم خود درجت ہمان حکم واقع بود۔ و آنچہ بندہ را بھر لے خوازندہ دیسے قابلیت و ارزیبیکا ہمگان اپنہار بندہ چندان اعتنا سے ندارم و کسانے کہ بخواہندہ این اور اقی را خود تمیز خواہند وادوہ

قال۔ دو حال آمدیکم برپر طلب این چارہ نافہم لم لعقل کہ از جسمہ کرست
و بہنگی ماٹحت دون ہمگان بجیل رابہ آزادی برپر خود سے نہ لیکن باز ہم خود
باید و نو سے کہ شاید برا سے او دست بھم نکے وہ کہ لقہ نانے کمکن جاسیئے
پھر اکند و وصلہ شکم بے ہنر پرچم خود نماید غافل است ازانیکہ از بے قابلی
ذات شتریف خود است کہ در پر صورت بد و مولد ہر امر بد است ذنک وال
و ما ولد است بلکہ ہم خپن دلدے والدش والد ابلما ولد است اکر نکو سیم که ولد
پلا ولد است در پر صورت نام عہدہ در ان ریاست حلیلہ را کرنشن و براہ
بپراہہ رفق و لمعن و لفیض در کذا فے ماہوارستان نمودن و در واڑہ آزادی
کہ چهار ہوف است بحروف چهار اندر چهار برد و سے خود کشون از قبل دخل متعقب ہا
از نام معقول دماغہ در ارباب فضائل از شخص فضول ہت اسلے آفر،^۴

سی و سوم۔ اقول۔ (۱) کسانے کہ مرادیدہ اندسے دانند
و سے شنا سیند و کسانے کہ ندیدہ انڈچون نظر بر نوشجات من میکنند خواہند
و انسنت کامن ہمان کس باید باشم کہ سالہائے دراز است کفس برپر دون
ہمگان زده ام و قدم خود را از در دوں ہمگان وزبان و فامہ خود را از تریف
دل و صیف و تملق دوں ہمگان قطع نموده ام کہ سیکے از آنها ہمین خرابیلم است
کہ ہر کسے افلاؤ کیباری نزد اور فتہ و پیغمبری و خط سفارشی خواہش نموده در عده
کند سبے اند و پا فتہ بخیمن و چون رسیدوں ہمگان و وضع دوں ہمگان را کس
زندگی دلکھانی و دنیا ماری دوں ہمگان چنان دبرانی است کہ از سخن حق